

قلمرو زبانی :

بر: سینه / میان بالا : بلند قد / رعنا : فوش قد و قامت /
 فراخ : پهون / اسبی سینه فراخ : اسب قوی و کوه پیکر /
 اعطا : دادن / اعطای نشان ولایتعهدی : دادن نشان جانشینی
 شاه / دار السلطنه : پایتخت / ترکیب های وصفی سطر اول :
 نوجوانی میان بالا - بر فوش تراش - و بازویی فوش
 تراش - بر رعنا - بازوی رعنا - اسبی سینه فراخ /
 این شهر کهن : بدل تبریز / عباس میرزا : بدل /

نوجوانی میان بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش آغا محمدخان و با دریافت های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست درازی های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.



قلمرو ادبی : پشت سر گذاشتن کنایه از : ترک کردن
 / راهی کردن کنایه از فرستادن

ازن : اجازه ، رفعت / رعیت : عامه مردم / نه تنها
 وزیر فردمند بلکه مرشد ... : حرف « نه » و « بلکه » ،
 حرف ربط / یک جهان : قید

قلمرو ادبی

دست به کاری نمی زد : کنایه از : به انجام کاری اقدام
 نمی کرد / افق تدبیر : اضافه استعاری / بر تفت
 نشستن : کنایه از پادشاه شدن

قلمرو فکری

با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزاعیسی قائم مقام (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر ملک و رعیت پروری را می خواند.



قلمرو زبانی

تباهی: نابودی / مشام: بینی / دیار: سرزمین / میدان
 تافت و تاز و کشتار و تباهی: ترکیب اضافی (میدان)
 تافت و تاز - میدان کشتار - میدان تباهی / برپا کردن
 کنایه از آماده کردن / قدم برداشتن کنایه از اقدام کردن

قلمرو ادبی

تشبیه: افتلاغات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی
 این کشور نشسته است. / پهلوی کشور: تشفیص / به جان
 هم افتادن کنایه از با هم جنگیدن / بوی پیشرفت: حس
 آمیزی / به مشام رسیدن بو: کنایه از آگاه شدن

یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده اند، اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آنها کارگاه های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه های بزرگ برپا کردند. از همه مهم تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آنها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرف قدرت های اروپایی درآمد.



ای کاش : شبه جمله

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پایه پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زبان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

قلمرو ادبی

پا به پا کنایه از همراه / اروپا قدم‌های بزرگ برداشته :
تشخیص / قدم‌های بزرگ برداشتن کنایه از گام را
برای پیشرفت برداشتن

قلمرو فکری



قلمرو زبانی :

لُعاب: آب دهان ، روکش مخصوص که روی سفال و کاشی
می کشند / التهاب: بد اخروفتگی / بفتک: کابوس /
چنبره: حلقه .

قلمرو ادبی :

چشم طمع : اضافه استعاری / جلوه بساط : اضافه استعاری /
باز کردن جای بیشتر در دل کنایه از جلب محبت بیشتر /
لعاب تشریفات : تشبیه / لعاب به رو داشتن : کنایه از
ظاهری بودن / فکر بفتک وار : تشبیه / چنبر زدن فکر
: تشفیص / سایه وحشت : فارغ از جمله اضافه استعاری ،
اما در متن درس ، اضافه تشبیهی / سایه وحشت انداختن
کنایه از فرا گرفتن

نوروز ۱۱۸۳ هـ . ش . بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها لُعبی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح‌های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و پیروگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.



زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه به شتر می بستند. / تنوره: دودکش در هم رفته بود: ناراحت بود (ترسیده بود) / چابک: ماهر، زرنگ

قلمرو ادبی

: تیغ کشیدن آفتاب: تشفیص و کنایه از طلوع کردن / تنوره کشیدن شور: تشفیص / قدم برداشتن: کنایه از حرکت کردن / گرفته بودن چهره: کنایه از ناراحت بودن / شکفته شدن چهره: تشفیص و کنایه از شادمانی / کوه پیکر: تشبیه / عباس میرزا مانند معبد: تشبیه / دل بردن کنایه از شیفته کردن / جلوه گری کردن کنایه از خودنمایی

قلمرو فکری

صبح حرکت فرار سید. آفتاب داشت تیغ می کشید. گردوغبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب ها، با آهنگ شیپورها و طبل های جنگی در می آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ داران، مشتاقانه و مصمم قدم بر می داشتند. شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید. چهره هایی که از خبر حمله روس در هم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند، دل از ناظران می برد.



زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه به شتر می بستند. / تنوره: دودکش در هم رفته بود: ناراحت بود (ترسیده بود) / چابک: ماهر، زرنگ

قلمرو ادبی

: تیغ کشیدن آفتاب: تشفیص و کنایه از طلوع کردن / تنوره کشیدن شور: تشفیص / قدم برداشتن: کنایه از حرکت کردن / گرفته بودن چهره: کنایه از ناراحت بودن / شکفته شدن چهره: تشفیص و کنایه از شادمانی / کوه پیکر: تشبیه / عباس میرزا مانند معبد: تشبیه / دل بردن کنایه از شیفته کردن / جلوه گری کردن کنایه از خودنمایی

قلمرو فکری

صبح حرکت فرار سید. آفتاب داشت تیغ می کشید. گردوغبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب ها، با آهنگ شیپورها و طبل های جنگی در می آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ داران، مشتاقانه و مصمم قدم بر می داشتند. شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید. چهره هایی که از خبر حمله روس در هم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند، دل از ناظران می برد.



قلمرو زبانی:

نهیب : آواز مهیب / صفیر : بانگ و فریاد هم آوای
آن « سفیر » / توده : انبوه / آزه : حرص و طمع / وامانده
: ناتوان

قلمرو ادبی:

استعاره : شگفتن صبح (صبح مانند گلی است که می
شکند) / باز شدن سپیده : تشفیص / حلقه های شب :
اضافه استعاری / خوران فشم : استعاره / بار خفت :
تشبیه / وامانده ، رفتن و ماندن کنایه از عاجز شدن /
روس ها مثل مور و ملخ : تشبیه // بار چیزی رو بردوش
کشیدن کنایه از تحمل

سپیده فردای گنجه با نهیب و صفیر گلوله های توپ روس، باز شد. توده های دود و آتش و

گرد و غبار، با آخرین حلقه های شب در آمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می کرد، اینک بستر فوران خشم و آز دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان ها می نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب ها با خیانت گروهی از شهر، راه برچی به روی محاصره گران باز شد و به دنبال آن، روس ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند.



قلمرو زبانی:

سنگ پاره : ترکیب وصفی مقلوب / بی باکانه : بدون
 ترس - قید / به اهتزاز در آمد: براغراشته شد / دهشت
 : ترسناک

قلمرو فکری:

سنگ پاره : ترکیب وصفی مقلوب / بی باکانه : بدون ترس -
 قید / به اهتزاز در آمد: براغراشته شد / دهشت: ترسناک
 سینه سپر کردن : تشبیه و کنایه از خدا کردن / اجساد مثل برگ های
 فزان زده : تشبیه و کنایه از فراوانی / نفس کشیدن گنجه : استعاره /
 صف آتش : تشبیه / به صف آتش دشمن زدن کنایه از حمله کردن /
 صف مقاومت : تشبیه / شهر روز محشر را به یار می آورد : تشفیص / بار
 بوی فون را تا فراز قله می برد : تشفیص

مردم با سنگ پاره، چوب دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه ها را سپر گلوله های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه ها آفرید. اجساد و زخمی های روس ها و مردم گنجه، مثل برگ های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می شکست. جوادخان و یارانش بی باکانه شمشیر می کشیدند. شهر عرصه روز محشر را به خاطر می آورد. گنجه با واپسین رمق هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می کشید. دیری نگذشت پرچم روس ها در خاک آغشته به خون بی گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قله های قفقاز می برد. نگاه فزون خواهانه و دهشت بار روس ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.



قلمرو زبانی

توفندگی : توف « بن مضارع از مصدر توفخیدن » ؛ (توف +
 نده + ی) / وجد : هیجان / بز م پدر و رزم پسر : بدل موعده
 : هنگام ، زمان / کرانه : ساحل / سدوار : مانند سد / بز م :
 جشن ، مهمانی / رزم : جنگ / سرسپردگی : فرمان برداری

قلمرو ادبی

تشفیص : قفقاز زخم فورده / قفقاز مجاز از « مردم » است / تشبیه :
 موج ها مانند سد بودند / باز شدن دروازه کنایه از تسلیم شدن / موج
 افسار گسیخته : استعاره مکنیه / ایستادن موج در برابر سپاه : تشفیص و
 کنایه از مانع شدن / فیره کردن چشم کنایه از حیران کردن / بز م و
 رزم : جناس و تضاد / نسبت دادن زخم فورده بر ستم دیده و نگاه منتظر
 بر ارس : تشفیص / سد وار : تشبیه

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد. با وجود پایداری و جان‌فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش‌های وسیع‌تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه‌تر از موعد پیش‌بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند. قفقاز زخم‌خورده و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری‌جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج‌های سنگین و افسارگسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می‌کرد.



قلمرو زبانی:

توفندگی : توف « بن مضارع از مصدر توفیدن » ؛ (توف +
 نده + ی) / وجد : هیجان / بز م پدر و رزم پسر : بدل موعده
 : هنگام ، زمان / کرانه : ساحل / سدوار : مانند سد / بز م :
 جشن ، مهمانی / رزم : جنگ / سر سپردگی : فرمان برداری

قلمرو ادبی:

تشفیص : قفقاز زخم فورده / قفقاز مبارز از « مردم » است
 / تشبیه : موج ها مانند سد بودند / باز شدن دروازه کنایه از
 تسلیم شدن / موج افسار گسیخته : استعاره مکنیه / ایستادن
 موج در برابر سپاه : تشفیص و کنایه از مانع شدن / فیره کردن
 چشم کنایه از حیران کردن / بز م و رزم : جناس و تضاد /
 نسبت دادن زخم فورده بر ستم دیده و نگاه منتظر بر ارس :
 تشفیص / سد وار : تشبیه

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد. با وجود پایداری و جان فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش‌های وسیع‌تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه‌تر از موعد پیش‌بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند. قفقاز زخم خورده و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج‌های سنگین و افسار گسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می‌کرد.
 در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.



حضور سنگین : حس آمیزی / معمای افست و فیز : تشبیه
 // تجربه شکست : تشبیه / فراز و نشیب : تضاد / فراز
 و نشیب نبرد : استعاره مکنیه و کنایه از شکست و کامیابی
 در جنگ

در ذهن عباس میرزا، تنها، معمای افست و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه شکست‌ها و مشاهده جهانی ورای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه پویای او به جا گذاشته بود.



ففت : فواری / فوف : ترس / علی رغم : با وجود

قلمرو ادبی

بار ففت و فوف : اضافه تشبیهی / بار ففت بردوش
کشیدن کنایه از تمل فواری

قلمرو فکری

نایب السلطنه رو کرد به حاضران و گفت: «افسران و فرماندهان شجاع، هم‌سنگران و یاران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته‌هایی است که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلاوری‌ها و جان‌فشانی‌های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی‌رغم محرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب واداشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین‌های مادری و هموطنان و پاره‌های تن خود را در این سال‌ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ننگین گلستان شدیم.



فانه های تاریک و بی دریچه : استعاره از افکار پوسیده و
 قدیمی و جهل و ناآگاهی / پنجره های باز و نورگیر : استعاره
 از افکار نو / زدن چشم : کنایه از ناراحت کردن /
 شجاعت و درایت : سبع

... پیشرفت و تمدن نمی تواند یک سویه و تک بُعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطنمان، خوب پاسداری می کنند که فکرشان از جانب میهن و اداره عالمانه و عادلانه ملک، ایمن باشد؛ همان گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آنها، ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می زند و خسته شان می کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه هاست. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.»

عباس میرزا، آغازگری تنها، مجید واعظی

